

مقاله



مفهوم توسعه در پنج اقلیم حضور:
بحثی در باب نقش شاعرانگی ایرانیان در
پیشبرد توسعه

نویسنده: سیمین مشکواتی

مجموعه مقالات توسعه (۳)

عنوان مقاله: مفهوم توسعه در پنج اقلیم حضور: بحثی در باب ...

نویسنده مقاله: سیمین مشکواتی

تاریخ انتشار: تابستان ۱۳۹۷

ناشر: پویش فکری توسعه (انتشار دیجیتال)

شماره مسلسل: ۹۷-۱۶

<http://www.pooyeshfekri.com>

Email: pooyeshfekri@gmail.com

انتشار همه یا بخشی از این متن در سایر رسانه‌ها با ذکر منبع (پویش فکری توسعه) بلامانع است.

مفهوم توسعه در پنج اقلیم حضور

بحثی درباب نقش شاعرانگی ایرانیان در پیشبرد توسعه

چکیده

از میان صدها شاعری که تاریخ ادبیات ایران به خود دیده است، داریوش شایگان تنها پنج شاعر (فردوسی، خیام، مولوی، سعدی و حافظ) را در مقام نمونه‌های اعلای بینش شاعرانه ایرانیان معرفی کرده و معتقد است که این شاعران هریک شیوه‌ای منحصر به فرد را در بازتاب جهان‌شناسی خود در پیش می‌گیرند. شایگان در پنج اقلیم حضور، پیوستگی و امتدادی در تاریخ ادبیات فارسی ملاحظه نمی‌کند و برگسسته‌ها، انقطاع و ویژگی خاص هر دوره تأکید دارد. وی فردوسی را زمان حماسی‌ای می‌نامد که فراتر از مرگ می‌رود، خیام را لحظه‌های برق‌آسای حضور و سعدی را زمان اجتماعی اهل ادب می‌خواند، مولوی را با زمان کندن از خود با جهش‌های وجد و سماع توصیف می‌کند و درک ساحت حافظ را شکفتگی بین ازل و ابد می‌نامد. این نوشتار تلاش دارد موضوع «توسعه» را که دستاوردی مدرن است، از دیدگاه تبارشناسانه شایگان به شعر فارسی نظاره کند. شعر در ایران نه تنها ارزشی همیشگی بوده، بلکه حتی از دیرباز پاسبان فرهنگ و هویت ایرانی بوده است. مفهوم «توسعه» در رقابت و جدالی ظریف با فرهنگ است، اما به ظاهر خود را فرهنگ‌خواه و آرمان‌گرا نشان داده است. سؤال اینجاست ادبیات توسعه چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی با ادبیات شاعرانه ذهن پارسی دارد؟ به عبارتی شاعرانگی زبان فارسی و نقشی که در هویت‌خواهی و هویت‌دهی ایرانیان دارد چگونه با توسعه پیوند می‌خورد؟ مطالعه حاضر نشان می‌دهد بسیاری از مفاهیم توسعه‌ای و غیرتوسعه‌ای توأمان در اشعار ۵ شاعر بزرگ مورد نظر حضور دارد و از آنجایی که بخشی از هویت ایرانی با همین شاعرانگی گره خورده است، برای تثبیت معنای توسعه در دوران معاصر می‌توان از همین روحیه مدد جست.

شاعرانگی و توسعه

پنج اقلیم حضور بحثی درباره شاعرانگی ایرانیان، کتابی است نوشته داریوش شایگان که به بررسی منظومه‌ای می‌پردازد که در آن تاروپود تاریخی، سیاسی و اجتماعی شعر پنج

شاعر برجسته ایرانی (فردوسی، خیام، مولوی، سعدی و حافظ) شکل گرفته است. این کتاب در واقع از پنج بخش تشکیل شده که به بررسی شأن شعر در زندگی فردی و اجتماعی ایرانیان می‌پردازد. شایگان در این کتاب اشعار شاعران را با چشم‌اندازی فیلسوفانه بررسی کرده است. وی در کتاب «پنج اقلیم حضور» به بررسی چرایی تمایل به شعر نزد ایرانیان پرداخته است و رواج و ماندگاری شعر در ایران را ناشی از «خصلت شاعرانگی» ایرانی می‌داند که به جهان‌بینی ایشان «هویتی خلل‌ناپذیر» می‌بخشد. شایگان بر این عقیده است که «ایرانیان مقهور و مسحور نبوغ گرانمایه شاعران‌شان، دمی از حضور فعال آنان غافل نمی‌مانند، حضوری که نشانه‌هایش را در گوشه‌گوشه زندگی هر ایرانی و در زوایای مختلف روحی او می‌توان یافت» (شایگان، ۱۳۹۳: ۱). آنچنان که حتی مزار شاعران، زیارتگاه مردم می‌شود. شایگان، دستاورد این خصلت شاعرانگی را هویت بخشی به جهان‌بینی ایرانیان و تقویت اعتماد به نفس ایشان می‌داند. البته از یاد نمی‌برد که «این سرسپردگی می‌تواند گاه حکم تیغ دو دمی را داشته باشد که لبه دیگرش تفکر آزاد را نشانه می‌گیرد و در نهایت به قیدی دست و پا گیر بدل می‌شود». او تفکر آزاد را چنین تعریف می‌کند: «... تفکری که دل به دریا زند، طرح مسئله کند، و به پاسخ‌های پیش‌داده بسنده نکند.» (همان: ۴).

در آمیختن شعر با تمام زوایای زندگی ایرانی، جایگاهی ویژه به آن داده است. چنان که هنوز که برای گوش گرفتن، پندآموزی و اقناع به شعری استناد می‌شود. حتی گفتمان غالب در فرهنگ و ادب فارسی برتری شعر بر نثر بوده است. چرا این پنج شاعر؟ شایگان در این اثر، به علت انتخاب این پنج شاعر کلاسیک ایرانی نیز اشاره کرده و نوشته است: «از میان صدها شاعری که تاریخ ادبیات ایران به خود دیده است، ایرانیان تنها پنج شاعر (یا به عقیده برخی شش شاعر) را در مقام نمونه‌های اعلای بینش شاعرانه خویش برگزیده‌اند. جایگاه ممتاز این شاعران در تفکر ایرانی، صرفاً ثمره صفات استثنایی آنان نیست بلکه این پنج شاعر، هر یک به تناسب نبوغ خاص خود، نماینده تبلور یک جریان بزرگ تبارشناسی فکری هستند که سبک و سیاق و شیوه‌ای منحصر به فرد را در بازتاب نحوه‌ی ویژه جهان‌شناسی خود در پیش می‌گیرند.» (همان: ۱۱).

اگر قرار است در رابطه با توسعه کار کنیم بدون توجه به هویت نمی‌توانیم چالش‌های توسعه را حل کنیم. بخشی از هویت ایرانی همین خصلت شاعرانگی ایرانیان است. از زمان ورود مدرنیسم به ایران، محققان تلاش نموده‌اند تا پاسخ‌هایی را برای گرایش و نزدیک کردن ایرانیان به سمت جهان مدرن و مدرنیته پیدا کنند. گاهی اوقات این پدیده جدید از دیدگاه جامعه‌شناسی بررسی می‌شود، گاه این بررسی از زاویه مکتوبات سیاسی و گاه از دیدگاه ایدئولوژیک و یا مذهبی صورت می‌گیرد. حال ما می‌خواهیم موضوع توسعه را که دستاوردی مدرن است، از دیدگاه فیلسوفانه شایگان به شعر فارسی نظاره کنیم. شعر در ایران نیز، نه تنها ارزشی همیشگی بوده، بلکه حتی از دیرباز پاسبان فرهنگ و هویت ایرانی بوده است. مفهوم «توسعه» در رقابت و جدالی ظریف با فرهنگ است، اما به ظاهر خود را فرهنگ‌خواه و آرمان‌گرا نشان داده است. مفهوم هویت بهترین مفهومی است که پرده از این نبرد ظریف برمی‌دارد. کار این نوشته برجسته‌سازی چالش توسعه با هویت شاعرانگی ایرانیان است. سؤال اینجاست ادبیات توسعه چه تفاوت‌ها و چه شباهت‌هایی با ادبیات شاعرانه ذهن پارسی دارد؟ به عبارتی شاعرانگی زبان فارسی و نقشی که در هویت‌خواهی و هویت‌دهی ایرانیان دارد چگونه با بدیل‌دهی و الگو‌دهی - های جدید مبتنی بر مفاهیم توسعه غربی کنار می‌آید؟ پیروز این میدان کیست؟ آیا تضادها امکان دوشادوشی نبرد در یک میدان و پیشرفت توسعه را می‌دهد؟ در نوشته حاضر، ایده «شاعرانگی ایرانیان» مقدمه این جستجو است که آیا رهایی از این خصلت هویت‌بخش، مقدمه توسعه است یا مانعی بر دستیابی به توسعه؟ این مسئله فرآیندی است که فراتر از مرزهای زمانی می‌رود و پنج اقلیم، ۵ زمان را در بر می‌گیرد. از این رو تعمیم آن به امروز بی‌تضمین است و مخاطره‌آمیز خواهد بود. از طرفی هویت، پایدارترین نیرو و انرژی برای بازآفرینی و استحکام پیشرفت است، اما از دیگر سو، متون «توسعه» این مفهوم را بزرگ‌ترین مانع توسعه انگاشته است. آیا برای آغاز ادبیات توسعه، دگرگونی در مفهوم هویت ایرانی که پیوندی دیرین با خصلت شاعرانگی دارد، اثربخش است؟

تضاد شعر و فناوری (به مثابه نمودی از توسعه) در تفکر شاعرانه، مورد نظر هایدگر^۱ هم هست. «شعر» از نگاه هایدگر جایگاه خاصی میان سایر هنرها دارد. او برای تبیین جایگاه شعر، آن را نوعی تفکر می‌داند که مقابل تفکر دوران مدرن و بحران ناشی از فناوری، طریق رهایی انسان است. او فناوری را نقد می‌کند و شعر را در مقابل به‌عنوان نوعی تفکر، به انسان بحران‌زده جدید پیشنهاد می‌کند.

داریوش شایگان در کتاب «پنج اقلیم حضور» نخواست است تا صنعت شعری این پنج شاعر گرانمایه را نشان دهد و به شرح معانی و تبیین لغات بپردازد بلکه کوشش کرده تا با ایجاد مجالی برای اندیشیدن، بینشی خاص از آنان را در راستای خصلت شاعرانگی ایرانیان برجسته کند. شایگان از منظری پدیدارشناسانه به مطالعه ساختار تجربه یا آگاهی ایرانیان در مواجهه با شعر در طول زمان می‌پردازد. در این جستجو است که هم‌زیستی و آمیختگی جهان‌بینی ذهن ایرانی با شعر نمایان می‌شود. پنج اقلیم به معنای پنج زمان - بودن ایرانی است که با جهان‌بینی پنج شاعر پیونده خورده و زمانی بی‌زمان را در ذهن ایرانی بنیاد نهاده است:

۱. زمان حماسی که فراتر از مرگ می‌رود،

۲. زمان برق‌آسای حضور،

۳. زمان کندن از خود با جهش‌های وجد و سماع،

۴. زمان اجتماعی اهل ادب،

۵. زمان شکفتگی بین ازل و ابد.

کوتاه سخن آنکه، این پنج زمان زمینه ذهن ایرانی را در ساحتی شاعرانه فراهم کرده است. از دید هایدگر، مبدأ زبان را باید در شاعری جست. گشایش زبان به واسطه‌ی شاعری است و این شعر است که گفت‌زبانی را ممکن کرده است. شعر حقیقت زبان است و زبان به واسطه شاعری است که به ظهور می‌رسد. بنابراین هایدگر نه تنها شعر را جزئی از هنر و هنر را جزئی از زبان نمی‌شناسد، بلکه در نسبتی معکوس، هنر را گفت

اصیل، و شاعری را ذات هنر تلقی می‌کند (معتمدی، ۱۳۹۱). اینجاست که لازم است در جستجوی نقطه آغازین تفکر ایرانیان، چگونگی آمیختگی ساحت ذهن شاعرانه ایرانی را در پنج اقلیم حضور بررسی کرد.

فردوسی

شایگان فردوسی را مظهر اوج حماسه‌ای می‌داند که با تأثیر از اساطیر اوستایی و افسانه‌های پارتی و ساسانی، چندی پس از ورود مسلمانان به ایران در پی بازیابی هویت ایرانی احیا شده است. شاهنامه از جوهر هستی می‌گوید، بخش نخست «پنج اقلیم حضور» با عنوان «زمان حماسی که فراتر از مرگ می‌رود» به بررسی اشعار فردوسی اختصاص دارد. در این بخش نویسنده، شاهنامه فردوسی را «منظومه حماسی جاودان می‌داند که در احیای هویت ملی ایرانیان نقشی بنیادین ایفا کرده است» (شایگان، ۱۳۹۳: ۲۵ و ۹۶). در بخشی از این فصل آمده است: «شاهنامه به حق به سند ملی خاطره قومی ایرانیان بدل شده است. این اثر شصت هزار بیتی که نتیجه سی سال کار بی‌وقفه شاعر است، حجمی معادل پنج برابر «کمدی الهی دانته» دارد. ارج نهادن فردوسی به آیین جوانمردی و تأکیدی که در سرتاسر شاهنامه بر خصال فاخر، بلندپایه و صفات گرانمایه انسانی دارد، در کمتر اثر حماسی دیگری در دنیا، بازتابی چنین گسترده و نافذ داشته است. در شاهنامه، سخن بر سر آن جوهرهاست که هستی انسان را می‌سازد؛ بر سر پیوند و جدایی آدمیان است با یکدیگر و مهر و کین آنان با طبیعت و بزرگی در زندگی و مرگ» (همان: ۲۵).

فردوسی متوجه زمانی فراتر از مرگ پهلوانان و فرزانه - شاهان است. زمان حضور غیرمادی فرد، حضوری که پررنگ‌تر از حضور هر حاضری است؛ ناپدیدشدن پس از نوشیدن آب حیات؛ زندگی و مردن برای جاودانگی. «کیخسرو علاوه بر آنکه مطابق مرام پهلوانان و قهرمانان بزرگ از مرگ فراتر می‌رود، با پاسخ‌دادن به ندای سروش، تاج و تخت را هم رها می‌کند و بی‌درنگ به سوی سرنوشت اسرارآمیز خود می‌شتابد» (همان: ۳۹). «به پیشباز مرگ رفتن یعنی پذیرش سرنوشت سرسپردن به رسالت خویش که همان «خویشکاری» است. چه سرنوشت از همان آغاز بر زندگی انسان حکم می‌راند،

سرنوشتی که حامل زمان است، هم زمان زایش و هم زمان مرگ» (همان: ۳۴). خصوصیتی که پهلوانان را در مقابل با مرگ متوجه دشمن نمی‌کند بلکه دشمن را وسیله‌ای برای جاودانه‌شدن می‌بیند و در نتیجه حس و نیاز برتری بر دشمن و خودبینی ناشی از آن کنار می‌رود و جایش را به ارزش در رویارویی با مرگ و فائق شدن بر سرنوشت می‌دهد.

در اندیشه فردوسی دین و غیب‌باوری به نحوی که مطابق با خرد باشد، وجود دارد و به همین دلیل شاهنامه بهترین و مهم‌ترین کتاب برای تربیت انسان ایرانی است. شاهنامه کتاب شاهان است، کتاب اخلاق و مرام پهلوانان و ارائه الگوهای اعلای انسانی. پیام شاهنامه تربیت انسانی خداپاور، خردمند، ایران‌دوست، اخلاق‌مدار، کوشا، شادی‌طلب، رفاه‌دوست، اهل رقابت و متعهد به منافع ملی است. چنین انسانی می‌تواند الگوی توسعه انسانی یک کشور باشد؛ توسعه‌ای که بر مبنای فرهنگ، اخلاق و انسان بنا شده است.

خیام

شایگان اعتقاد دارد، عمر خیام مظهر تعارض است. دو گانه‌های سوسوری مانند ایمان و شک، اطاعت و عصیان و لحظه و ابدیت در اندیشه خیام در مواجهه با یکدیگر قرار می‌گیرند. شایگان عمر خیام را تجسم فردیت تقلیل‌ناپذیر روحی می‌داند و می‌نویسد: «عمر خیام، نه سر تسلیم به ایمان دارد نه به کفر، نه به دنیا نه به آخرت، نه به یقین تعبدی نه به شک دستوری؛ روحی که دنیا را به سان تصاویری پی‌درپی می‌بیند که گرد «فانوس خیال»، چندی پدیدار می‌شوند و سپس در «صندوق عام» ناپدید. این شخصیت استثنایی با بهره‌مندی از هوشیاری منحصر به فردی که قادر است اسطوره‌زدایی کند، مظهر وجهی از جهان‌بینی ایرانی است» (همان: ۱۲). چیزی که گوهر مدرنیته را تشکیل می‌دهد، نوع خاصی از عقلانیت است که به آن عقلانیت انتقادی می‌گویند. این عقلانیت انتقادی لازمه‌ی توسعه است. عقلانیت انتقادی پرسشگری به دنبال دارد و نمونه‌های آن را می‌توان در اندیشه خیام دید. جهان‌بینی خیام پرسش‌محور است و این پرسش‌ها معطوف است به اساسی‌ترین مسائل زندگی بشر؛ چرایی خلقت آدمی، مرگ، معاد، مسئله

شر و عدل و جبر و اختیار و اینها پرسش‌های خیام است؛ یعنی خیام اساس و ریشه‌های زندگی انسانی را مورد سؤال قرار می‌دهد.

ویژگی دیگر خیام این است که وی هر جوابی را که دستگاه‌های معرفتی دیگر به سؤالات اساسی او داده‌اند، با تردید محک زده و با استدلال‌های عقلانی به چالش کشیده است. هرچه را عقل و علم بپذیرد، می‌پذیرد و در هرچه با عقل و علم نتوان ثابت کرد، تردید می‌کند. خیام می‌گوید مرگ قطعی‌ترین حقیقت زندگی است و حقیقت دیگر این است که من این دم را زنده هستم. به اعتقاد شایگان خیام در برابر این بیهودگی جهان، دو تلقی جداگانه اما مکمل یکدیگر را اختیار می‌کند: «دو تلقی که با دو وجه تشکیل‌دهنده چیزها هماهنگی دارد: تلقی سلبی که عبارت از نابود کردن همه توهمات، به ضرب توهم-زدایی برق آسا و خیره‌کننده است و تلقی ایجابی که می‌کوشد در میان خرده‌ریز کشتی شکسته هرج و مرج جهان، لنگر لحظه حضور را باز یابد» (همان: ۵۲). خیام می‌گوید این یک دم عمر را باید غنیمت بشمارید. این اغتنام وقت را با تعابیر شراب بنوش و شاد باش بیان می‌کند. منظور وی این است که این لحظه را سرشار زندگی کن و آن را به باد اندوه‌های بیهوده نده. اغتنام فرصت او دعوت به سرشار زندگی کردن است. خیام از ازل تا به ابد تنها متوجه دمی است که در آن نفس می‌کشد و انسان کامل او فاعل درک‌کننده‌ی لحظه‌های برق‌آسای حضور آدمی بر این کره‌ی خاکی است. این خصوصیت با خصیصه‌هایی که مدرنیته از انسان انتظار دارد، همخوان است. یکی از مهم‌ترین ریشه‌های پیدایش دوران مدرن، همین تفاوت در نگرش به انسان و در نتیجه رابطه آن با دیگر بخش‌های عالم هستی است.

در نگاه سنتی، عقل، عقل خود بنیاد و عقل نقاد نیست؛ عقل وابسته به شریعت و برای اثبات شریعت است. در این نگاه، تصور از دین این است که یک دین جامع و کاملی وجود دارد که جواب‌گوی تمام نیازهای بشری است و در همه زمان‌ها و مکان‌ها به تمامی پرسش‌های ما پاسخ می‌دهد. آنچه در تفکر سنتی مردم ایران به آن اعتقاد راسخ دارند، در جهان‌بینی خیام وجود ندارد و آن مقوله اصالت دین و حضور «غیب» در زندگی انسان ایرانی است. شایگان می‌نویسد: «جهانی که خیام ترسیم کرده است در خارج از

حیطه مذهب و اسطوره قرار دارد. در این جهان، نه از عوامل کشف و شهود - از آن گونه که در نزد حافظ سراغ داریم و نوعی جغرافیای هستی را به دست می‌دهد - خبری است و نه از بی‌خودی مولانا که از طریق جریان سیل‌آسای صور، جان را به «هفت پرده افلاک» برمی‌کشد. اثری که نه از حکمت عملی سعدی در آن نشانی است و نه از خاطره اساطیری فردوسی، نمونه‌ای» (همان: ۴۹).

در دوران سنت، دین را جامع و کامل می‌دانستند که به همه سؤالات بشر پاسخ می‌گوید، ولی دین در دوران مدرن، تنها عهده‌دار عبودیت و بندگی خالصانه است و به حوزه خصوصی رانده می‌شود. یکی از دغدغه‌های فکری در جامعه ما که دغدغه خیام نیز بوده است، بحث جایگاه دین در توسعه است؛ اینکه در حرکت جامعه به سوی توسعه، جایگاه دین کجاست؟ دین چه نسبتی با ایدئولوژی دارد؟ رابطه بین دین و توسعه همواره مطرح بوده و منجر به اختلاف‌های فراوانی در این حوزه شده است. هر یک از نظریه‌پردازان دینی و اجتماعی، با توجه به زمینه فکری و تخصصی خود سعی داشته‌اند تا دین و توسعه را منافی هم و یا همسو با هم جلوه دهند. بدین ترتیب، سؤالاتی که در این میان مطرح می‌شود این است که آیا دین با توسعه در تعارض و تضاد است یا اینکه با آن همسو و هم جهت است؟ آیا دین می‌تواند عامل توسعه‌نیافتگی جوامع باشد؟ آیا سکولار شدن جوامع و به حاشیه‌راندن دین از زندگی روزمره، عامل توسعه جوامع غربی است؟ بسیاری از مباحث اقتصادی با مطرح کردن فلسفه‌های تسهیل‌کننده یا بازدارنده توسعه از تعاریف عملگرایانه دینی استفاده کرده‌اند.

نوشته‌های وبر^۱ و تجزیه و تحلیل وی از تأثیر دین در ارتقای توسعه سرمایه‌داری از این جمله است. وبر ویژگی‌های اساسی اصول اخلاقی کالوینیست پروتستان را که به عنوان جایگاهی ایده‌آل برای توسعه سرمایه‌داری مدنظر داشت، تعیین کرد. وبر مطالب بسیاری در مورد ارتباط بین دین و اقتصاد نوشت و به نظر می‌رسد که نوشته‌های او مقدمات تجزیه و تحلیل‌های بیشتر دیگری را در مورد این ارتباط فراهم نموده است.

پارسونز^۱ مدعی است سؤال اصلی وبر به شرح زیر است: «به نظر وبر که یکی از پایه‌گذاران دوران نوین علوم اجتماعی است، چگونگی و میزان تأثیر ارزش‌های فرهنگی و دینی بر رفتار افراد و جامعه موضوع اصلی نیست، بلکه باید دید این ارزش‌ها چگونه و به چه میزان بر رفتار تأثیر دارند و خود چگونه تحت تأثیر متغیرهای دیگر قرار می‌گیرند» (وبر، ۱۳۷۱: ۱۲). عده‌ای با استناد بر مفاهیم وبری چون اصلاح دینی معتقدند راه اصلی دستیابی به توسعه پایدار، تحول در اندیشه، روحیه و اخلاق است که این تحول در اثر بازنگری و احیای دینی امکان‌پذیر است. منظور از احیای دینی، تفسیر مجدد از دین براساس نیازهای دوران معاصر و جهت‌دهی به رفتار و اعمال مؤمنان در فرآیند توسعه است. به عبارت دیگر، دنیایی نمودن دین و رفع موانع و مشکلات موجود در ساختار تفکر دینی، برای دستیابی به توسعه ضروری دانسته شده است که در این رویکرد، این افراد مدعی‌اند عمده‌ترین موانع، گرایش به سنت، سلوک و مناسک، انزواطلبی و... است.

خیام گوشه‌گیر مشهوری که رباعیات دیر یافتش عده‌ای را به وجد می‌آورد و گروهی را به تکفیرش وا می‌دارد، جهان‌بینی‌اش را با جسارتی کم‌نظیر بیان می‌کند. جهان خیام به اعتقاد شایگان جهانی است بیرون از صورت‌ها و الگوی ازلی، بیرون از حیطه ادیان و مختصاتش، از عروج و رستاخیز و معاد نیز بیرون است. در جهان‌بینی رباعیات خیام «آن سرای» وجود ندارد؛ «باز آمدن نیست چو رفتی رفتی». خیام دانشمندی خردگرا بوده که مسائل زندگی انسانی را با عقل تحلیل می‌کرده و معتقد بوده عقل مجرد محضی که تحت سیطره مذهب نیست، راه سعادت را به انسان نشان می‌دهد.

مولانا

فصل سوم کتاب «پنج اقلیم حضور» به شعر مولانا اختصاص دارد که نویسنده برای آن، عنوان «زمان‌کندن از خود با جهش‌های وجد و سماع» را برگزیده است. شایگان مولانا را اوج تکامل نوعی از سنت عرفانی می‌داند و می‌گوید: «پیشینه تبارشناسی مولانا با گذر از حلاج و بایزید بسطامی به سنایی و عطار می‌رسد. بی‌سبب نیست که ایرانیان برای

شاهکار بزرگ وی - مثنوی - شأنی شامخ در حد تقدس قائل‌اند. مولانا از سرایندگان عشق است» (شایگان، ۱۳۹۳: ۱۲). شایگان، مولوی را بزرگترین عارف تمام زمان‌ها دانسته است و سیر و سلوک به سوی حق تعالی در اشعار مولوی را نوعی گسست می‌داند، یعنی گذر از مرتبه‌ای به مرتبه بالاتر هستی یا عبور از عالم مجازی به عالم حقیقی. در بخشی از این فصل آمده است: «شاعر در جهت افقی به تمام اقلیم جغرافیایی پراکنده می‌شود، همان‌طور هم از لحاظ عمودی به ارتفاعات اوج می‌گیرد و به محور ازلی کیهان دست می‌یابد که تمامی اقلیم گرد آن می‌چرخند. او در همه جا هست و هیچ جا نیست، در می‌کدهٔ مغان، روی کوه قاف و در آشیانه عنقا، در حجرالاسود کعبه، در نقطهٔ اتصال قاب قوسین، هم در زمان آفاق است و هم در زمان آنفس، هم در بالا، هم در پایین، هم در یمین هم در یسار؛ نه از خاکم نه از آبم نه از بادم نه از آتش، نه از عرشم نه از فرشم نه از کونم نه از کانم. همین مکان لامکان مقرر عشق است. بالاتر از افلاک، بالاتر از مجردات و ملائک، آنجا که روح در کبریای جلال حق، فانی می‌شود» (همان: ۸۱). مولوی برای رسیدن به بی‌زمانی است و در اشعارش متوجه کنده‌شدن از بعد زمان به کمک سیر افقی در آفاق و سیر عمودی در انفس است. «از خود کندی که به پراکندگی کامل انسان در اقلیم و فضاها و عرصه‌ها منجر می‌شود، تا سرانجام تمامی این تکه‌های پراکنده از نو به اقیانوس روح پرتاب شوند» (همان: ۷۹).

در رابطه با توسعه، جلوه‌های صلح و آشتی در مبانی فکری مولانا و اشعار او دیده می‌شود. «توسعه از پدیده‌های جدانشدنی جهان است و انسان به عنوان گل سرسبد آفرینش شایسته‌ترین موجود برای این امر محسوب می‌شود. حقیقت آن است که توسعه فرهنگی و درونی انسان بر دیگر جنبه‌های وجودی او می‌چربد. زیرا تنها تفاوت برتر ساز آدمی مانا، روح و اندیشه اوست. مولوی از جمله عارفان ادیب ایرانی است که در تبیین توسعه حقیقی ابعاد و عناصر سازنده فرهنگ انسان و عوامل تخریب‌کننده آن راهکارهای عملی توسعه فرهنگی را بیان نموده است. از دیدگاه وی نخست باید موانع توسعه را شناخت، آنگاه از مقابله با آنها به توسعه فرهنگی مطلوب رسید» (مشیدی، ۱۳۸۳: ۱۱۷). برخی واژه‌ها و تعابیر به صراحت و برخی به طور ضمنی یعنی به صورت نمادین و رمزی،

معانی گوناگون توسعه یا فقدان آن را در خود دارند. مثلاً مولوی شروع حرکت و پویایی انسان را باطنی می‌داند. یعنی رمز توسعه از درون است و بعد به جامعه سرایت می‌کند، در جایی دیگر اندیشه را بنیاد عمل می‌داند تا جایی که اندیشه می‌تواند جهانی را آباد یا ویران کند.

مولانا همچنین در مثنوی معنوی و دیوان شمس در بیان جلوه‌های صلح و آشتی، از تناسب و سازگاری اضداد موجود در عالم شروع کرده و به صلح و آشتی انسان‌ها با یکدیگر و با خداوند که کامل‌ترین و بارزترین نمونه‌ی آن است، اشاره می‌کند. آشتی اضداد مفهومی توسعه‌ای است که در عالم برای ادامه‌ی حیات موجودات امری لازم و ضروری است. البته آشتی اضداد نشانه‌ی نفی تأثیر آنها نیست، بلکه تمام اضداد در یک نظام هماهنگ به نام کائنات حرکت می‌کنند. مولانا بیشتر به جلوه‌های عرفانی صلح و آشتی پرداخته که شامل آشتی اضداد در عالم و آشتی سالکان با عقل کل و نظریه‌ی صلح کل می‌شود. البته در بعضی از بخش‌های مثنوی هم به جلوه‌های اخلاقی صلح و آشتی نظیر مدارا با بدان و نیکی به خلق و اهمیت وفاداری به عهد و پیمان پرداخته است. بسیاری از مشخصات انسان توسعه‌یافته (توسعه فردی) را می‌توان در اشعار مولانا یافت. از آن جمله می‌توان به نیک‌خویی و استقلال شخصیت اشاره کرد. «انسان‌های توسعه‌یافته پیوسته نگران از دست دادن اوصاف عالی بشری هستند، یعنی دایم مراقب رعایت اوصاف متعالی هستند» (همان). از این‌رو تمایل روحشان به عالم بالاست، خواسته‌هایشان نیز متعالی است. این هم نشانه دیگری از توسعه‌یافتگی است که مولوی از آن به «تزاید» و از ضد آن به «نگون‌سازی» و «أفلی» تعبیر نموده است. مولانا در بیان پستی‌های نفس که انسان را از توسعه فرهنگی باز می‌دارد به دنیا دوستی اشاره می‌کند. از جمله مسائلی که مربوط به توسعه هست و در مثنوی به خوبی در آن بحث شده، ریشه‌یابی اجتماعی آن با تکیه بر تحلیل‌های روان‌شناسانه است. در واقع مولانا بیشتر به عالم درون توجه دارد و در بیان روایت‌های تمثیلی درون آدمیان را می‌پوید.

سعدی

«زمان اجتماعی اهل ادب» عنوان بخش چهارم این کتاب است که شایگان در آن سعدی و اشعار او که بیشتر جنبه اجتماعی دارد را بررسی می‌کند. شایگان اعتقاد دارد، از میان شاعران ایرانی، تنها سعدی است که هم دارای زندگی اجتماعی پویا و اهل معاشرت و هم سرد و گرم روزگار چشیده است؛ هم شاعری بی‌همتا و هم مردی دنیادیده است.

شایگان می‌نویسد: «آثار سعدی دو وجه دارند، یک وجه غنایی که در اوج شکوهش بی‌نظیر است و دیگری، وجه اخلاقی حاوی پند و اندرزهای حکیمانه که در آن هم بی‌همتا است؛ چنان که ذبیح‌الله صفا به‌شایستگی می‌گوید: او در نثر خود شاعر است و در شعر خود اشعر» (شایگان، ۱۳۹۳: ۸۸). تعالیم اخلاقی سعدی به کهن‌الگویی برای هر ایرانی اهل ادب بدل شده است. شایگان در ادامه به مخاطبان کتاب می‌گوید که ما ایرانیان هر یک به طریقی مدیون کلام سعدی هستیم. تعالیم سعدی در قالب زبانی فصیح، موجز و موزون که گاه به مایه طنز نیز آراسته است، آویزه گوش و ورد زبان ماست و همه جا بر حسب شرایط و موقعیت‌های گوناگون با اطمینان به آنها رجوع می‌کنیم (همان، ۸۹). شایگان از سعدی با عنوان «پایدیا» (paedia) یعنی صورت آمرانه آداب اجتماعی ایرانیان یاد می‌کند و به مخاطبان کتاب خود می‌گوید: «او نه فقط سرمشق و گل سرسید «اومانی‌تاس» یا همان آداب و فرهنگ ایرانی است بلکه ویژگی تعلیمی تفکر او با اتکا بر عقل سلیم، اعتدال و عقل معاش، آثارش را برای ایرانیان به قانون طلایی رفتار اجتماعی انسان متمدن بدل کرده است» (همان: ۱۲). تلاش سعدی نزدیک کردن انسان اجتماعی به انسان کامل فرهنگ و ادب پارسی است.

«جای آن دارد از افتخار بزرگی یاد شود که سعدی با سرودن ابیات سه گانه مشهور خود برای ملت ایران - به ارمغان آورد - ایباتی که با مصراع معروف «بنی آدم اعضای یکدیگرند» آغاز می‌شود. سعدی با سرایش این اشعار جاودانی که قریب به هشتصد سال قبل از صدور اعلامیه جهانی حقوق بشر ارائه شد، نه تنها ملک عجم را گرفت که بسط زمین را هم دنوردید و حتی به دایره افلاک پا نهاد. توضیح آنکه حدود ۴۰ سال قبل اخترشناسان سفینه ای به نام Voyager2 را راهی فضا کردند. ... دانشمندان به امید

آنکه در آینده روزی موجودات هوشمند فضایی به این سفینه دست خواهند یافت، دو صفحه گرامافون در این سفینه تعبیه و روی آنها مطالب گوناگونی ضبط کردند که حاوی پیامی بود از دبیرکل وقت سازمان ملل متحد و نیز پیامی به زبان فارسی با این مضمون: «درورد بر ساکنان کرات آسمانی» و در پایان بیت معروف سعدی: بنی آدم اعضای یکدیگرند/ که در آفرینش ز یک گوهرند» (کتابی، ۱۳۹۳: ۲۰۵).

اندیشه‌های والای سعدی و آموزه‌های تعلیمی‌اش نه به زمان و دوره‌ای خاص اختصاص دارد و نه به مکان و سرزمینی معین. کلام شیرین و آکنده از حکمت و معرفت سعدی خیلی زود مرزهای زمان و مکان را در نور دیده است. روحیه مدارا و تساهل سعدی تا حد زیادی از نوع دوستی او، فارغ از وابستگی‌های قومی، ملی، مذهبی و نژادی نشئت می‌گیرد. سعدی به تمام انسان‌ها صرف‌نظر از تعلقات آنها عشق می‌ورزد و همه را به منزله اجزای یک مجموعه یا یک پیکر - خانواده بشری - معرفی می‌کند. سعدی جویای انسان اخلاقی در تناقضات تحمیل شده به آدمی در زمان اجتماع است، زمان زمانه‌ی بی‌رحم و بیداد، زمان دشوارِ انسان‌بودن. در چنین وضعیتی است که او از مدارا و تساهل سخن می‌گوید. مفاهیمی برآمده از دنیای مدرن، مفاهیم ملزوم توسعه‌یافتگی. سعدی انگیزه‌ها و زمینه‌های مساعد مدارا و تساهل را این‌گونه فراهم می‌کند: نخست با خودشناسی و خودآگاهی. در این‌باره انتقادپذیری را عامل عمده خودشناسی و اصلاح نفس می‌داند و درباره تملق و خطر ایجاد خودفربیی و خودبزرگ بینی هشدار می‌دهد. دوم، فروتنی و خاکساری؛ سوم اجتناب از کمال‌طلبی و مطلق‌گرایی؛ چهارم، نوع دوستی و؛ در آخر مهرورزی نسبت به حیوانات.

سعدی برای برداشتن مرزهای بین خود و دیگری یاد آور می‌شود « آنچه را نمی‌خواهی بر تو رواند بر دیگران روا مدار». ارزش و فضیلت انسان در نظر سعدی با خدمت او به دیگران و فایده‌ای که از این راه برای دیگران حاصل می‌کند سنجیدنی است. عدالت از ارکان اساسی جهان مطلوب (آرمانی) سعدی است. جامعه عدالت محوری که سعدی آرزومند آن است وقتی انسانی‌تر جلوه می‌کند که فرجام بیدادگری در نظر گرفته شود. از دیدگاه سعدی هر کاری را پاداشی است یا کیفری و کم اهمیت‌ترین اعمال ما در همین

جهان نیز، بدون پاداش و سزا نمی‌ماند. سعدی از ضرورت رعایت عدالت از جانب پادشاهان و حکمرانان و ثمرات و برکات برای آن ملک و ملت می‌گوید. جهان آرمانی سعدی، همان سرزمین توسعه‌یافته‌ای است که در جستجوی هشتم، جهانی که در آن صفات انسانی چون بخشش و خطاپوشی، عیب‌پوشی، ترجیح عفو بر انتقام، رحم‌آوردن بر خطاکاران، ملامت و شفقت در حق بدان، خوش‌خویی، نیکی و جوانمردی، مهرورزی و اجتناب از آزاردهی، احترام به آرا و معتقدات دیگران دیگر یک آرزو نیست، بلکه حقیقت است. جهانی که اذعان به خطا و اشتباه، احتراز از تجسس، احتراز از غیبت و حسد، تحمل صلح‌جویی و مسالمت‌جویی، ملامت با دشمن و پذیرش درخواست امان‌خواهی او، پرهیز از تعصب، سعه صدر در مواجهه با آرای مخالف، اجتناب از خودگرایی و اعتقاد به مشورت، احتراز از پیش‌داوری اجتناب از تقلید کورکورانه از اصول آن است.

شایگان می‌گوید: «نزد سعدی، معرفت آن است که مناسک آداب را به خوبی بشناسی و از خاطره قومی کتابی بگشایی تا همه از آن منتفع شوند (سنت شفاهی هم از همین جا می‌آید). نکته سنجی آن است که کلام شایسته را در زمان مناسب بگویی، از تنش‌های آشتی‌ناپذیر و برخوردهای بی‌پهلو پرهیزی. تفکر هم در اصل تذکر است، یعنی فعلیت بخشیدن به آنچه در خاطره جمعی نهفته است» (شایگان، ۱۳۹۳: ۱۰۶).

حافظ

بخش پایانی کتاب به حافظ پرداخته است. شاعری که به گفته شایگان، رازدار دل‌های دردمند و در قبض است و همراه روح‌های شادمان و در بسط، بی‌دلیل نیست که ایرانیان با دیوان وی فال می‌گیرند و با او مشورت می‌کنند؛ همچنان که چینیان به «ئی‌چینیگ»^۱، تفال می‌زنند (همان، ۱۱۴). حافظ از منظر داریوش شایگان، «ترجمان الاسرار» ادب فارسی و شاعری منحصر به فرد است. در شعر حافظ، تعادل بین صورت و محتوا در جریان تکاملی شکل می‌گیرد. از منظر شایگان، اشعار حافظ شکفتگی بین ازل و ابد است. اینجا نقطه درک آغاز ساحت بیش حافظ است. در اینجا به عالمی می‌رسیم که

«محمور مختصات رویدادهای آن زمان کمی نیست و لذا نه تاریخی است و نه خطی و نه مبتنی بر پیشرفت، بلکه عالمی باطنی است که همه رویدادها در آن واحد حاضر است و هر مدتی چیزی نیست جز لمحهای از این حضور» (همان، ۱۲۰). اما نتایج زیبایی‌شناسانه این بینش در چیست؟ شایگان در پاسخ به این سوال، نوشته است: «البته واضح است که نمی‌توانیم کل جمال‌شناسی جادویی عالم شاعرانه حافظ را به دقت تحلیل کنیم ولی می‌شود برای روشن ساختن برخی مضامین و جنبه‌های کار او کوشید. بگذارید در همین آغاز بگویم که فضای بینش میان ازل و ابد، شامل وضع کل هستی است و به بیان دیگر، سلسله مراتب وجودی این عوالم را در بر می‌گیرد: عالم جبروت و عالم ملکوت.» دکتر شایگان در غزلیات حافظ سیر ازل تا ابد را می‌بیند. «جهان را وقفه و مهلتی میان آغاز و انجام دیدن، رجعتی را لازم می‌آورد و به معادشناسی می‌انجامد» (همان، ۱۲۱). دلی که در این میان سرگردان است و دور عاشقانه را در می‌یابد. دوری که پی‌درپی ادامه دارد و در نظر حافظ حضور مشترک عاشق و معشوق است در مراحل تکوین عالم.

دل چو پرگار به هر سو دورانی می‌کرد

واندران دایره سر گشته‌ی پابرجا بود

چنین سیری است که خصوصیت اهل نظر است. حافظ که خود رندِ نظر باز است بلند-نظری و سعه‌صدر و وسعت مشرب اندیشمندان آزاده را در برابر تنگ نظری و حقارت کسانی قرار می‌دهد که خود را مالک حقیقت می‌شمرند. شایگان دربارهٔ این تعارض در سطوح مختلف چنین می‌نویسد: «در سطح بصری، علم نظر است، جهان‌بینی رند در مقابل خودبینی مدعی؛ در سطح عشق، جنون عشق در مقابل خودپرستی عقل؛ در سطح اخلاق، ننگ رند در برابر نام واعظ؛ و در آخر در سطح مذهبی، جنگ میان طریقت با شریعت واعظان» (همان، ۱۴۳). حافظ با اهالی تزویر که دین را به دکان تبدیل کرده‌اند کنار نمی‌آید. این وجه توسعه‌ای حافظ است. در اصل حافظ یکی از معترضین خستگی-ناپذیر همه‌گونه افکار محدودکننده است. او از آزادی اندیشه حرف می‌زند: «در اصل حقیقت برای او وسیع‌تر از آن است که در مقولات تنگ و بد قرار بگیرد، پر سرو صداتر

از آن است که در خطبه‌های توخالی واعظان جا گیرد، رسواتر از آن است که در قفس زهاد محبوس بماند، عاصی‌تر از آن است که در بند تفتیش عقاید بگنجد» (همان، ۱۴۳). شایگان افسانه حافظ را همین تعصبات و جزمیاتی می‌داند که «بی‌خبران آنها را بر عمق دور از دسترس آنچه در ژرف‌ترین مرتبه بازی بی‌غرضانه عالم است تحمیل می‌کنند، یعنی به اختصار همه ظواهر فریبده‌ای که عدم اصالت و ناراستی را به توجیه خود تبدیل می‌کند» (همان، ۱۴۳). گناه در نظر شاعر نقصان‌های اخلاقی نیست بلکه هر اجبار و الزامی است که سد راه حقیقت شود و هر قیدی که روزن دل را مسدود کند و او را گرفتار دام و مکر کند:

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت
که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت

چنین نگرشی رندانه که کنار آمدن با اوضاع است از ایرانی انسانی اهل تساهل و تسامح می‌سازد. یکی از لوازم و شرایط اولیه گرایش به مدارا و تساهل برخورداری از روحیه تواضع و عاری بودن از تکبر است. مادام که آدمی نتواند از حصار تنگ خودپسندی و خودمحوری خارج شود و خویش را از دام عجب و تفرعن برهاند، بالطبع تحمل اندیشه‌ها و رفتار مغایر دیگران برای وی میسر نخواهد شد» (کتابی، ۱۳۹۳: ۳۱۷). تساهل حافظ ناشی از همین نگرش و عنایت به خلوص باطن است. اینجا تساهل معنای متعارف و معمولش را ندارد بلکه عین رستگاری و فلاح است و منزله از هرگونه شائبه تعصب و جزمیت، چشمه‌ای است تطهیر کننده و پاکی بخش که نهایتاً همه موهومات خودساخته بشر را محو می‌کند» (شایگان، ۱۳۹۳: ۱۴۷).

نظریه تساهل از جمله دستاوردهای نظری مغرب‌زمین به شمار می‌رود که بیش از یک دهه است وارد گفتمان سیاسی و فلسفی جریان شبه‌روشنفکری کشورهای جهان سومی شده است. ریشه‌های این نظریه در جهان معاصر را باید در دوران موسوم به نوزایی و سده‌های پس از آن جست. جان لاک^۱ از اولین فیلسوفانی است که به نگارش رساله‌ای

مستقل در این باره پرداخته است. وی در این رساله می‌کوشد ضمن تبیین دلایل و چرایی لزوم برخورد متساهلانه حاکم مدنی با فرقه‌های مختلف، دامنه تساهل و سازوکارهای بسط آن در حیات اجتماعی را تشریح کند. تساهل و مدارا به معنای آسان‌گیری در کارها، همچنین به عنوان مفهومی برآمده از اشعار حافظ، در ذهن ایرانی ماندگار شده است. این مفهوم علاوه بر تدوین الگویی اخلاقی در مناسبات افراد می‌تواند به عنوان مدل رفتاری مطلوب، مورد استفاده نظام‌های سیاسی قرار بگیرد. امروزه با توجه به این که تنش‌های داخلی سیستم‌های سیاسی و افزایش جنگ و ناآرامی میان دولت‌ها، اثرات نامطلوبی را بر حیات اجتماعی کشورها از خود برجا گذاشته است؛ بر این اساس کاربست رویکرد تساهل و مدارا در دو عرصه داخلی و خارجی سیستم سیاسی می‌تواند به کاهش تنش در سطح داخلی و افزایش تفاهم با نظام جهانی در سطح محیط بیرونی سیستم سیاسی منجر شود. تساهل و تسامح شیوه رفتار یک جامعه توسعه‌یافته و یک دولت مردم‌سالار و دموکراتیک است. و در مقابل سرکوب، خفقان، تحمیل یک منش و روش و رأی و در مجموع عدم تساهل و تسامح شیوه رفتار یک جامعه بسته و یک دولت استبدادی است. اما به لحاظ فلسفی، تساهل و تسامح نه تنها امری مفید بلکه برای رشد و شکوفایی اندیشه «ضروری» است. طبیعت اندیشه بشری بر تکثر و تنوع است. اختلاف آرا در هر زمینه‌ای برخاسته از توطئه و نقشه بدخواهان نیست، امری طبیعی و انسانی است. رقابت آزاد و سالم آرا مختلف شرط اساسی پیشرفت علمی و فکری است. ساموئل هانتینگتون^۱ مشهور به اندیشمند توسعه و نوسازی در کشورهای جهان سوم، گسترش دموکراسی را وابسته به رشد اقتصادی (شکل‌گیری طبقه متوسط و بازار آزاد)، و وجود ساختار اجتماعی متکثر و فرهنگ تساهل و مدارا را برای پذیرش دموکراسی و رشد آن ضروری می‌داند.

1. Samuel Huntington

نتیجه گیری

داریوش شایگان از اندیشه‌ورزان و فرزندان کشور است و اثر وی پنج اقلیم حضور بحث مهم خصلت شاعرانگی مردم ایران زمین را دوباره باز کرده است و معتقد است که «شاعرانگی» یکی از خصیصه‌هایی است که ایرانیان را از مردم سایر ملل متمایز می‌کند. اگر مبنای توسعه کشور، نیروی انسانی تربیت‌شده باشد، طبعاً ادبیات و فرهنگ نقشی مهم در توسعه کشور خواهد داشت. ادبیات فارسی به‌ویژه در آثار قله‌ها و بزرگان آن، چکیده‌ای از تجربه‌ها، حکمت‌ها، دردها و آرزوهای ملت ایران را در خود دارد و پر است از لطایف انسانی و اخلاقی. اگر بخواهیم برای توسعه مملکت، انسانی تربیت کنیم که کارآمد، دانا و توانا، متعهد و مسئولیت‌پذیر، بااخلاق، مثبت‌اندیش و امیدوار باشد، برای کار حرمت قائل شود و به خلق ثروت اهمیت بدهد اما در عین حال خودخواه، بخیل و خائن به امانت نباشد، ادبیات پارسی می‌تواند ابزاری بسیار کارساز برای نیل به این هدف باشد. وظیفه شاعران و نویسندگان این نیست که برای اداره مملکت آدم تربیت کنند. آنها هنرمندند و کار خودشان را می‌کنند. این برای توسعه هنر مناسب است اما مشکل اینجاست که ما ملتی هستیم که شاعرانگی در ما ریشه دارد، اما وقتی که حاملان اندیشه دموکراسی، توسعه، حقوق بشر و ... در وهله اول شاعر باشند آن وقت این مسئله، مانعی بر توسعه محسوب می‌شود.

منابع

- شایگان، داریوش (۱۳۹۳). پنج اقلیم حضور: بحثی درباره شاعرانگی ایرانیان. تهران: فرهنگ معاصر.
- کتابی، احمد (۱۳۹۳). جلوه‌های مدارا در آثار سخنوران بزرگ فارسی، فردوسی، مولوی، سعدی، حافظ. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مشیدی، جلیل (۱۳۸۳). توسعه فرهنگی در ادب فارسی - دید مولانا، مجله زبان و ادبیات فارسی، پاییز و زمستان ۱۳۸۳.

معتدی ، احمد رضا. (۱۳۹۱). زبان کدام رسانه؟ (نسبت میان زابن و هنر و شعر نزد هایدگر) مطالعات میان رشته ای در رسانه و فرهنگ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. سال دوم ف شماره اول بهار و تابستان ۱۳۹۱، ۲۹-۴۸

وبر، ماکس، اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری (۱۳۷۱). مترجم، انصاری، عبدالمعبود، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهی، تهران.